

به نام هستی بخش بزرگ دانا

## گوهر پاک ۳

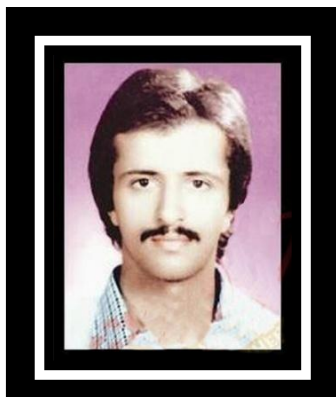
گردآورنده: شهریار، میرید

این نوشتار ویژه زرتشتیان است و از سرایه بانوی نیک اندیش تاج کهر خادم (کوچکی) تائین شده است.

سرشناسه: هیرید، شهریار، ۱۳۲۹  
عنوان و نام پدیدآورنده: گوهرپاک، شهریار هیرید  
مشخصات نشر: یزد: انتشارات اندیشمندان یزد، ۱۴۰۱  
مشخصات ظاهری:  
وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
شابک:  
موضوع: زرتشتیان-ایران-یزد - آداب و رسوم زندگی اجتماعی  
موضوع: Social life and customs  
رده بندی کنگره:  
رده بندی دیویی:  
شماره کتاب شناسی ملی:  
وضعیت رکورد: فیپا

ناشر: .....انتشارات اندیشمندان یزد  
نظارت چاپ: .....سید محمد موسوی  
صفحه آرا و طراح جلد: .....شهدخت هیرید  
تیراژ: ..... ۲۰۰ نسخه  
نوبت چاپ اول: ..... ۱۴۰۱  
شابک: .....

یزد، خیابان فرخی، پاساژ ۱۱۰، طبقه همکف، انتشارات اندیشمندان یزد  
شماره تماس: ۰۹۱۳۳۵۶۶۶۷۲ \_ ۰۳۵-۳۶۲۶۹۳۳۰



"من برای خاک وطن می روم. خاکی که آرش آزرانگه داشت."

(مهندس فرهاد خادم)

از سوی بانو تاج گهر خادم به یاد و خاطره فرزند عزیزش، انوشه روان مهندس فرهاد خادم متولد ۱۳۳۶ فارغ التحصیل در رشته مهندسی سازه و راه و ساختمان دانشگاه صنعتی شریف که روز اول اسفند ۱۳۶۰ خورشیدی در جنگ عراق با ایران و در خط مقدم جبهه دیتنگ جزیره جانش را برای دفاع وطن از دست داد و به یاد همسر گرامی اش شادوان شاپور (کینخسرو) خادم که در روز ۲۱ دی ۱۳۹۲ خورشیدی به رحمت ایزدی پیوست، هزینه چاپ این نوشتار پرداخت شده.

فهرت

- ۶..... پیش نخل
- ۸..... آب انبار اورنگ
- ۱۵..... نظمى از نامطهى ها
- ۱۸..... خاطرات مدرس
- ۲۴..... مطبوعات بهدينان در ايران
- ۳۰..... آخر چرا؟
- ۳۳..... چرا يادش نخبير؟
- ۳۷..... آيين پاسدارى يا جشن گنبدار
- ۴۲..... گنبدار جشن سكرگزارى ۲
- ۴۵..... سنت و نقش گنبدارى
- ۴۸..... مكويد قديا يادش نخبير
- ۵۳..... چرا از هم گريز نيم؟
- ۵۶..... چرا از همان خوشمان نمى آيد؟
- ۶۱..... خاطره مرغ وفادار
- ۶۵..... شير سوگن روسم
- ۶۸..... روانشاد پشوتن ماركار

دود

به آمین پاک نیکان دود	به ایران دود و به ایران دود
به پندار نیک هراسان دود	به گفتار نیک و به کردار نیک
به رسم و ره پاک آنان دود	به فرسنگ والای زرتشتیان
به آن نازبانوی دوران دود	آتوسا بود، افتخار زنان
به کورش شهنشاه ایران دود	به نشور کورش هزار آفرین
به آن سمیت شه سواران دود	به جاه و جلال خشایار شاه
به آن نامدار سخن دان دود	به فردوسی استاد نظم و ادب
به آن نامداران فراوان دود	به آرش سیاوش به نوشیروان
که یزدان بگفته به آنان دود	قسم می خورم بر خدای بزرگ

## پیش‌نکار

در مقام بانویی که هزینه کتاب کوهرپاک را می‌پردازد، یکی از خویشاوندان گفت: به شورت‌رشت قسم، خواب می‌دیدم در مجلسی که برای مهندس جانباخته پسر بانو خادم برپا شده بود، من و بسیاری از بهدینان حضور داشتیم و بانو خادم هم آنجا بود. من از او پرسیدم: آیا شما فقط همین یک پسر داشتید؟

و او اشاره کرد به هشت، نه نفر پسری که در آنجا بودند و گفت: "اینها همه پسران من هستند." وی افزود از خواب بیدار شدم و اکنون که بازگو میکنم، موی بر بدنم راست میشود. مقدمه، سخن مولف، سرآغاز، پیش‌نکار و یا... که در ابتدای هر کتاب نوشته میشود، اندیشه نویسنده را می‌رساند، که آیا آنچه نگاشته شده مورد پسند شماست، خواسته می‌شمارا آورده می‌کند، مطابق میل شماست یا خیر؟ این نوشته همانند کوهرپاک شماره ۱ و ۲ عبارت است از آنچه که از شما شنیده شده و نویسنده با رعایت قوانین نویسندگی که نام فردیا افراد بدون اجازه قبلی نباید نوشته شود، آنرا به نظم درآورده است.

طی تماس ها، کسانی که این نوشتار را خوانده اند اظهار خشنودی کردند و ابراز داشتند این حرف دل آنان بوده که در "کوهرپاک" نوشته شده است. امید آنکه، همچنان مطالب این کتاب نیز مورد پذیرش خوانندگان قرار گیرد. در پایان از سوی بانوی بزرگوار گهرتاج خادم به شونذتاس و قدردانی شاد و دوستان فریخته پاسکزاری می شود.

## آب انبار اوروک

چہ خوش باشد کہ بعد از انتظاری بہ امیدی رسد امیدواری

ہمزمان باکشایش مجموعہ سی فرہنگی تاریخی جانباختہ مهندس فرہاد خادم در بلوار علامہ محمد تقی جعفری واقع در مریم آباد بہ روز اول اسفند ۱۴۰۰ ساکند شہادت روانہ شد مهندس فرہاد خادم و اہدای آن بہ شہرداری یزد، بار دیگر آب انبار اوروک (اور فر دیار) چشم باز کرد.

ابتدایانہ محترم ایرانیان زرتشی در مجلس شورای اسلامی جناب آقای دکتر اسفندیار احتیاری بہ حاضران خوشامد گفتند. پس زندگی نامہ جانباختہ مهندس فرہاد خادم را بازگو کردند و افزودند، شعار آن شادوان ہمیشہ این بود: "من برای خاک و طنم می روم حتی کہ آرش آزرانگہ داشت."

آنگاہ دکتر سید ابوالفضل کشفی مدیر منطقہ دو شہرداری یزد ضمن گرامیداشت مقام شہدا فرمودند: مجموعہ فرہنگی تاریخی شہید مهندس فرہاد خادم مبلغ یک میلیارد تومان بابت



مرمت بازسیرانی شامل نخاله برداری، کف سازی، بنه سازی، نورپردازی و لوازم  
مبلان شهری بدان اختصاص یافته که پیمانکار آن شرکت "افراز بادگیر" می باشد که امیدواریم  
هرچه زودتر این خدمت صورت گیرد.

بانو تاج گهر مادر جانباخته مهندس فرهاد خادم نیز فرمودند: زمین این پارک به مساحت ۱۷۰۰  
مترمربع متعلق به پدر بزرگ مهندس فرهاد بنام کیومرث بوده و از کیومرث ارث به پسرش  
شادوان کینخسرو خادم (شاپور) رسیده و او آنرا بنا مکانه فرزندش بدین کار اختصاص داده  
است.

در این کردهبانی مدیریت کل میراث فرهنگی و گردشگری استان یزد، استادار یزد،  
نایب رئیس گروهی از اعضای شورای شهر یزد، عده ای از مسئولان نظامی، بسیجی،  
فرشین انجمن زرتشتیان یزد آقای سنا نیکنام، موبد مهربان آفرین رئیس انجمن زرتشتیان  
مریم آباد و بسیاری از مسئولان و بزرگان زرتشتی حضور داشتند.

در تاریخچه فرهنگ زرتشتیان مریم آباد ۱۳۹۲ رویه ۵۳ نوشته سروش مالی می خوانیم:

اوروک، مخفف نام "اورمزدیار" یا "هرمزدیار" است و این آب انبار دارای دو دانه و چهار بادگیر بوده که در انتهای کوچه مرزبانی قرار گرفته و خیابان جدید الاحداث علامه جعفری آرا از کوچه مرزبانی جدا کرده است. بانی آب انبار هرمزدیار فرود بوده و مهندس فرهاد خادم (شهید جنگ تحمیلی عراق با ایران) یکی از نوه های وی می باشد. سنگ نوشته آب انبار از جنس سنگ مرمرین بوده که در سال ۱۳۶۶ به سرقت رفته است.

## بنام نیردان پاک

این آب انبار از دوش فرزندان روانشاد هرمزدار فرود میریم آبادی به نامگانه می

والدین شان بهشتی روانان هرمزدار فرود و شیرین کتاسپ و فیروزه کتاسپ ساخته

شده تا استفاده کنندگان به روان درگذشتگان درود فرستند و بانیان را به دعای خیر رسانند.

به تاریخ ۱۳۱۶ خورشیدی

**پارس نامه**

پارس نامه ماهنامه خبری پژوهشی حقوقی  
سال پانزدهم - شماره صد و شصت و یک - آبان ماه ۱۴۰۱  
Parasnamah - No.161- Nov. 2022



یگیری های پانزده ساله دکتر اسفندیار اخیاری برای حل مشکلات ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی به نتیجه رسید:

## پیروان ادیان الهی شناخته شده در قانون اساسی، مشمول ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی نمی باشند

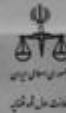
تقسیم ارث فرد در گذشته، بر اساس دین و احوال شخصیه آن شخص انجام می شود

شماره: ۱۳۸۱/۱۳۸۰

شماره: ۳۳۲۶۲۶۹-۳

پست: تهران

پارس نامه



مجلس شورای ملی ایران  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

رئیس محترم کل دادگستری های استان ها

سلامتی شما

با عنایت به اصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و با توجه به ماده واحده قانون دوازدهم دی ماه ۱۳۴۲  
احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه در محاکمه مصوب ۱۳۱۲ و قانون دینداری به دعای مطروحه راجع به  
احوال شخصیه و تعیبات دینی ایرانیان زرتشتی، کلیعی و مسیحی، مصوب ۱۳۲۲ مجمع تشخیص مصلحت  
نظام، اتلاف ماده ۸۸۱ مکرر الحاقی به قانون مدنی مصوب ۱۳۴۰ بر قبلیت های دینی مشمول اصل فوق الذکر،  
صدق نمی کند، لازم است محاکم قضائی در مورد احوال شخصیه آنان برابر مصوبه مجمع تشخیص مصلحت  
نظام اقدام نمایند. فلذا مقررات مذکور منوطی راجع به اثرت لازم القاعه است.

محمد صادقی  
رئیس اول قوه قضائیه

روالوده

آقای دکتر اسفندیار اخیاری نماینده محترم ایرانیان زرتشتی در مجلس شورای اسلامی جهت اطلاع

پارس نامه سال پانزدهم - شماره ۱۶۱ آبان ماه ۱۴۰۱ خورشیدی

باپیکسیری های پانزده ساله ناینده ایرانین زرتشی در مجلس شورای اسلامی آقای دکتر اسندیار احتیاری، حل مشکلات ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی به نتیجه رسید. پیروان ادیان الهی شناخته شده در قانون اساسی، مشمول ماده ۸۸۱ مکرر قانون مدنی نمی باشند و تقسیم ارث فرد گذشته بر اساس دین و احوال شخصیه آن شخص انجام می شود.

جمهوری اسلامی ایران، معاونت اول قوه قضائیه

به تاریخ ۱۲-۹-۱۴۰۱ شماره ۹۰۰۰-۲۳۷۶۷-۱۰۰۰ پیوست ندارد.

باسمه تعالی

رؤسای محترم کل دادگستری استانها

سلام علیکم

باعنایت به اصل سیزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و با توجه به ماده واحده قانون اجازه رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه در محاکم مصوب ۱۳۱۲ و قانون رسیدگی به دعاوی مطروحه راجع به احوال شخصیه و تعلیمات دینی ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی، مصوب ۱۳۷۲ مجمع تشخیص مصلحت نظام، اطلاق ماده ۸۸۱ مکرر احاقی به قانون مدنی مصوب ۱۳۷۰ بر اقلیت های دینی مشمول اصل فوق الذکر، صدق نمی کند. لازم است محاکم قضایی در مورد احوال شخصیه آنان برابر مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام اقدام نمایند. فلذا مقررات مذہب ممتونی راجع به ارث لازم الرعایه است. معاون اول قوه قضائیه محمد مصدق.

رونوشت: آقای دکتر اسفندیار احتیاری نماینده محترم ایرانیان زرتشتی در مجلس شورای اسلامی جهت اطلاع (مولف: ماده ۸۸۱ مکرر، کافر از مسلمان ارث نمی برد. هرگاه دختر یا پسر از دین بی به اسلام در می آید همه می ارث پدر را می برد).

## نظمی از نامطمئی ها

وقتی خسته می شدم و به دور و برم نگاه می کردم با خود می گفتم: آخر چرا؟ تا کی؟ آیا بدبخت تر از ما کسی هست؟

مادر بزرگم (مس مهربونو) "مهربونو دیوگون" یا "مهربانو دینیار" می گفت: "بین نوه ی کلم، بیچ آدمی در کنار خاطرات خوش چیزی یاد نگرفته و، بچکس بدون سختی تجربه ای نیاموخته و این هم بدان بزرگترین دانشی که بشر از معلمش در زندگانی آموخته تجربه است.

پس رشد در کنار رنج اتفاق می افتد. اگر روزی احساس کردی راحتی و بیچ مشکلی نداری بدان رشد متوقف شده. به همین خاطر دنیا طوری ساخته شده که بچکس به راحتی مطلق نرسد.

نه پولدار آرامش دارد و نه بی پول آسایش. یادت باشد، آرامش یعنی وقتی شب سرت را رو بالش می گذاری خوابت ببرد اما آسایش یعنی همه امکانات داری ولی شب و روز آرامش نداری. به زبان دیگر آنکس که میلیارد پول دارد، بخاطر مدیریت کردن و اینکه پولش را بیشتر کند خواب نمی رود و چند دقیقه هم که خوابش می رود، بیدار می شود و فکر می کند مبادا او را بکشند و شروتش را بالا بکشند و بعد از مرگش، وارث ها چه می کنند.

یادت باشد بزرگترین هنر زندگی اینست که "یک نفر بتواند آرامش یا شادی درونی اش را حفظ کند، راحتی قابل رشد است".

وقتی می دید من راضی نشدم، می گفت: "قربانت شوم بین فرزند دلبندم، تو که نمی توانی به جنگ با خدا بروی. خداوند آدمها را در نوح آفریده همه جا رد پای هوشمندی است که در فکر برهم زدن این قانون است، اما توانسته. زیرا هرگز کسی به راحتی مطلق نرسیده است. خلاصه آب پاک روی دستت بریزم. بین، خوب گوش کن: پیش از ما هم گفته اند:

کسی که پولش از پارو بالای رود خیس است.

آنگس که دل بخشدن دارد هشت (۸) اش کرو (۹) ز، است.

کسی که می تواند ده (۱۰) تا بچه تربیت کند خدا به او بچه نمیدهد.

آنگس که ده تا بچه دارد نمی تواند آنها را تربیت کند.

کسی که پول دارد بچه معلول دارد.



آنکس که هم پول دارد و هم زندگی عاشقانه خدا به او بچشمی دهد.  
آن که جذاب است، وفاندارد.  
آنکه وفادار و رنگ و روئی ندارد.  
آن که هوش بالایی دارد، همت ندارد.  
آنکه همت دارد، ایده‌ای ندارد.  
البته تعدادی هم هستند که نه آسایش دارند نه آرامش نه پول.  
خلاصه "دنیا مجموعه‌ای منظم از نامنظمی‌هاست".

### حاطرات مدرسه

یکی از بزرگان می گوید: "کشوری که مردمش چهار منج شده اند بر جهل و خرافات و تعصب و بت پرستی، بدبخت هستند".

بسیاری افراد، هموطن ما، دین و کشور ما را از خطر نابودی و نیتی نجات داده اند و مانده تنها قدر دان نیستیم بلکه از آمان خوشمان نمی آید. در واقع این عهده، یک نوع بیماری است و اثرش به ماریده است. شاید هم تریت غلط، فقر مالی، نداشتن استقلال در ازدواج (که مجبور بودند ازدواج های فامیلی، پسرعمو با دخترعمو یا پسرعمه با دختر دایی یا دخترخاله با پسرخاله انجام دهند که حاصلش فرزندان بیمار یا نوه و نتیجه مریض بوده است) باعث شده است، یعنی در هر حال ژن معیوب وراثت اثر خود را می گذاشت. شادروان شاهدخت شاپور خواهر نگارنده مخالف ازدواج های فامیلی بود و به ما حارش میکرد، به فرزندان نیز حارش کنیم مبادا با فامیل ازدواج کنند حتی به نوه ما هم گفته شود که بدانند. البته فشارهای قومی و اقلیتی در قدیم نیز بی تاثیر نبود و تا پیش از انقلاب ۵۷، تعصب

خشک مذهبی به با اقلیت های زرتشتی رومی داشتند (بیشترین جمعیت زرتشتی ایران در استان یزد بود) که می خواستند به هم نزدیکتر شوند و حاصلش نسل عقده ای و بیمار بود.

این نگارنده بخاطر دارد کلاس معلم جغرافیای پنجم دبستان یک فرد زرتشتی بود. یکبار بر سر کویچکترین موضوع درسی از دست آموزگار آنچنان گتگ خورد که او را نمی بخشد و بارها آن آموزگار در سن سپری، می گفت: آرزوی خود شمارا سخت گتگ زدم مرا بخش و یا آموزگاری که یک سیلی ناتحق بکوش من زد و آنهم بخاطر دعوی که بین من و یک پسر همکلاسی مسلمانم رخ داده بود و مقصر من نبودم. امروز هر دو آموزگار اسیر خاک هستند.

جای دوری نرویم، مرد جوان زرتشتی که صاحب فرزندی کوشا و نخبه است، میگوید:

سال ۱۳۶۸ در دبستانی که همه شاگردان، آموزگاران و مدیر آن زرتشتی بودند، مدیر با آتش سیگار پشت دست مرا سوزاند و معلمی که اکنون در کشور بیگانه زندگی می کند و کیش مخلوطی از زرتشتی و... دارد هربار که با او درس داشتیم به من مسلک می گفت. اینان عقده ای داشتند که اکنون فرصت را غنیمت دانستند تا خودشان را از عقده خالی کنند. آیا امروز

آموزگار ان ایگنوزہ ہا سا کردان رفقاری کنند؟

وطن پرستی و طیفہ ہی ہمہ است و ایرانی ماندن آرزوی ہمہ مامی باشد. آیا میدانیم چه کسی نجات ایران و ایرانیان را از چنگ تازیان رقم زد؟ تاریخ را بخوانیم تا بدانیم، خود با خود چه کر دیم و آیا ایگنہ میگویند، ابو مسلم خراسانی و یعقوب لیث در زمان صفاریان آزادی ایران را بنا نہادند حقیقت است؟

البتہ جانفشانی بابک خرم دین در راہ آزاد شدن و مستقل شدن ایران قابل تقدیر است تاریخ آنرا فراموش نخواہد کرد. بہتر است برای آگاہی بیشتر تاریخ دوم دبیرستان سال ۱۳۴۲ رو یہ ۱۰۲ ۷ سطر ۷ جنک قیام بابک خرمی (خرم دین) بخوانیم کہ آمدہ:

"معصم ابن خلیفہ، افشین را کہ یکی از شاخزادگان ایرانی بود بہ جنک بابک فرستاد.

افشین برا و دست یافت و اورا بہ بغداد روانہ ساخت. (۲۲۳ ہجری)

کونیند خلیفہ دستور داد کہ دست و پامی بابک را بربند و پس از آن اورا بردار کنند. چون یک دستش را بریدند، دست دیگر در خون خود زد و بر روی خویش مالید و ہمہ روی خود را

سرخ کرد. خلیفه پرسید چرا چنین کردی؟ بابک گفت: شاد و دست و پای مرا خواهید برید و خون از تنم خواهد رفت و ناچار رویم زرد خواهد شد، نخواهم که دشمنان گمان کنند که زرد و بی من از ترس بوده.

افشین خود نیز چون قدرت یافت و به فکر استقلال بوده به سمت همدستی با مازیار گرفتار گشت و در زمان خلیفه از دنیا رفت.

رویه ۱۰۵ این چنین نوشته: "صغار" به معنی "رویکر" و رویکر کسی را گویند که ظروف و آلات مسین را با قلع سفید می کند و چون یعقوب لیث مؤسس این خاندان بود و سه برادر و پدرش لیث در ابتدا رویکر بوده اند، از اینرو سلسله آنها را صفاری یا صفاریان میگویند. یعقوب پسر لیث از ده خود به شهر "زرنگ" یعنی مرکز سیستان رفت و به مزدوری نزد رویگری رفت و چون جوانی، بخشنده و رفیق دوست بود مزد خود را در راه دوستان خرج میکرد. هوش سرشار و همت بلند وی نگذاشت که به این شغل تن در دهد ناچار در صف عیار درآمد پول از تو انکران می گرفت و در عوض به فقر کمک می کرد.

یعقوب به زودی مشهور شد و یارانش زیاد شدند و او به خدمت یکی از امرای سیستان در آمد و روز به روز شهرت و محبوبیت یعقوب در نزد مردم و سپاهیان بیشتر می شد و از طرف سپاهیان و مردم به امارت منصوب گشت که پس از انتخاب به امیری سیستان در صدد سرکوبی مخالفان خود برآمد و بسیاری از شهرمانند هرات، کابل، افغانستان، کرمان، نیشابور، طبرستان و... گرفت و آنگاه به فکر جنگ با خلیفه افتاد. یعقوب که از بد و قیام خود، همچگاه نظر خوشی نسبت به خلیفه نداشت در سال ۲۲۶ هجری به فکر تسخیر بغداد افتاد و روانه فارس گشت. فارس را از نو تحت اداره خود آورد و وارد خوزستان شد. در این زمان معتد خلیفه عباسی فرستاده ای نزد یعقوب لیث فرستاد و خواست او را به تدبیر بازگرداند، ولی یعقوب به عنوان اینکه مایل به دیدار خلیفه است بدین کار تن در نداد.

در خصال یعقوب لیث رویه ۱۰۸ میخوانیم: از کمال بلند همتی او اینکه در بستریاری فرستاده ای از جانب خلیفه پیش او آمد. او به فرستاده خلیفه گفت: به مخدوم خود بگو که من رویکر زاده ام از پدر رویگری آموخته، خوراک من نان جوین و پیاز و ماهی و تره بوده، این

شوکت که می بینی از راه دلاوری دست آورده ام نه از میراث پدر، تا تو و خاندانت بر نیاندازم از پهای تشنم. اگر مردم، از جانب من آسوده خواهی شد و اگر ما دم سروکارت با این شمشیر است."

در اهمیت صحاریان رویه ۱۱۱، همین کتاب نوشته شده: "این خانواده از آن لحاظ در تاریخ ایران اهمیت دارند که بچگاه حاضر نشدن خود را در اختیار خلیفه عباسی بگذارند و مطیع او باشند و هر وقت مجالی می یافتند، در پی بر انداختن نفوذ عرب و خلفا بودند و از این راه فکر استقلال طلبی را ترویج می نمودند. یعقوب به زبان فارسی علاقه داشت و پادشاهان آخرین این سلسله نیز مردمانی فاضل و ادب دوست بودند و دانشمندان ایران بنام آنان کتاب های نوشته اند."

### مطبوعات بهدینان در ایران

یکی از دوستان نویسنده ام که مسلمان است و به بهت یکی از دوستانش در تهران (در صد و زنده نگاهداشتن نام آوران یزدی که روزنامه، مجله، هفته نامه، ماهنامه، فصلنامه و . . . منتشر کرده اند) می باشد، به من تلفن زد و اطلاعاتی در مورد اولین بنیانگذار مجله فره وهر، خداحرم آبادیان خواست که در اینترنت دیده بود. من به پیش از چندین نفر تلفن زدوم که یکی از آنان در محترم بود که خواست مرا محکم کند. گفت: بابا همه اظهار بی اطلاعی میکنند و خداحرم رانمی شناسند. اما توانسته بود نخستین شماره مجله فره وهر را از آقای بابک سلامتی مدیر دو هفته نامه و امرداد و یک جلد مجله پنجاهمین سالگرد دیدایش سازمان فره وهر از آقای تهمتن بگیرد و برایم بفرستد که شور بخاند اطلاعاتی در مورد شادوان خداحرم آبادیان بود.

به کتابهای استاد رشید شمردان و کتابهای سر تیپ او شنیدری مراجعه کردم. فقط موبد او شنیدری اشاره به مجله و ماهنامه های زرتشتیان کرده بود. اما نامی از بنیانگذاران آنها نبود. به کتاب "مشاهیر یزد" به کوشش میرزا محمد کاظمینی که به سال ۱۳۹۲ خورشیدی انتشار داده و نام



میش از دوست نفر از بزرگان زرتشتی (بانوان و آقایان) را معرفی کرده، نگاه کردم اما نامی از آن روانشاد نبود. در آخر به یکی از دوستان ساخورده ام خداداد پورد همبدریزد تلقین زدم. او شماره تماس یکی از بستگانش در تهران را به من داد. تماس گرفتم، در پاسخ گفت: "شادوان خداحرم آبادیان فرزند شهریار ریس بانک ملی تبریز بود که به تهران منتقل شد. او فرزند شهریار و متولد ۱۳۷۱ خورشیدی که در سن ۴۵ سالگی به رحمت ایزدی پیوست."

و اما نخستین نشریات زرتشتیان:

۱- مجله ی ماهانه "همای" بنیانگذار آن دستور خداداد هورمزدی (کرمان) بوده که از دیماه ۱۳۰۱ خورشیدی انتشار داده و فقط ۷ شماره منتشر شده است.

۲- هفته نامه "فره وهر" بنیانگذار آن خداحرم آبادیان که اولین شماره آن ۲۸ بهمن ۱۳۰۱ خورشیدی بوده است.

۳- ماهنامه "اندیشه" ما صاحب امتیاز سازمان جوانان زرتشتیان از دی ماه ۱۳۲۴ خورشیدی تا بهمن ۱۳۲۵ خورشیدی

- ۴- مجله "پشتون" صاحب امتیاز کنجسمروکشاورز سال ۱۳۲۷ خورشیدی ۱۲ شماره چاپ شد.
- ۵- ماهنامه "هونخت" صاحب امتیاز دکتر رستم صرفه از فروردین ۱۳۲۹ خورشیدی تا بهمن ۱۳۶۳ خورشیدی بطور مستمر چاپ گردید.
- ۶- هفتمه نامه "وهومن" به صاحب امتیازی اردشیر وفاداری تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۱ خورشیدی چاپ می شد.
- ۷- دو هفتمه نامه "فردینان" صاحب امتیاز اردشیر بر دبار از آبان ۱۳۳۰ خورشیدی هر پانزده روز یک شماره چاپ می شد. پس این مجله زیر نظر انجمن فردینا تهران، زیر نظر مهندس رستم پارکی انتشار می گشت.
- ۸- ماهانه "پندار" صاحب امتیاز سازمان جوانان زرتشتی یزد در ۱۵ خرداد ۱۳۳۱ خورشیدی نخستین شماره اش چاپ شد. این ماهنامه در دوره سوم بنام پنداره به صاحب امتیازی کتاسب کرمانی واگذار گردید و همراه بنام مجله پنداره چاپ گردید.
- ۹- ماهنامه "ایرانویج" صاحب امتیاز رستم پارکی از سال ۱۳۳۵ فقط ۹ شماره چاپ گردید.

۱۰- ماهنامه "کنکاش" بنیانگذار دکتر اسفندیار یگانگی نماینده زرستان در مجلس شورای ملی (از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۱) و ارتباط نماینده را بین بهدینان برقرار می کرد و نیز راهکارها و پیشنهادات در آن می نگاشتند.

۱۱- فصلنامه "انجمن فرهنگ ایران باستان" در سال ۱۳۴۴ به تعداد ۱۴ شماره چاپ و توزیع شد.

۱۱- ماهنامه "فروهر" صاحب امتیاز سازمان فروهر تهران از سال ۱۳۴۵ خورشیدی منتشر شد و بعداً هر دو ماه یکبار چاپ می شد. گوید سالهای نخست بصورت کپی در اختیار بهدینان قرار می گرفته است.

در مجله فروهر مهر و آبان سال ۱۳۸۹ شماره ۴۴۱ پنجاهمین سالگرد سازمان فروهر از بنیانگذار سازمان فروهر جهانگیر پیر غیبی که در سال ۱۳۳۹ خورشیدی اقدام کرده اند، اینگونه یاد شده: "بنیانگذار و سرپرست سازمان فروهر، روانشاد جهانگیر پیر غیبی بود".

او که عشق و همت و پشتکارش مورد زبازد خاص و عام بود، پنجاه سال پیش مؤسسه ای

بنام سازمان فروهر با همه مشکلاتش پذیرفت و بنیان نهاد. آن شادروان تازنده بود هر روز در سازمان حضور فعال داشت و پس از گذشت وی کارها و مسؤلیت‌ها به آقای هرمز دیار هرمز دیاری واگذار گردید که جای دارد در همین جا از ایشان تشکر و قدردانی به عمل آید که به راستی امانت دار خوبی هستند.

۱۲- مهنامه "زرشتیان" به صاحب امتیازی انجمن زرشتیان تهران از سال ۱۳۵۱ خورشیدی تا سال ۱۳۵۶ خورشیدی منتشر شد.

۱۳- مهنامه "چیتا" صاحب امتیاز پرویز ملک پور به سال ۱۳۶۰ خورشیدی به تعداد ۲۱۷ شماره منتشر گردید.

۱۴- مهنامه "وهومن" به صاحب امتیازی مهندس اخلاقون ضیافت نماینده زرشتیان دوره سوم مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۷۰ خورشیدی که ۲۷ شماره منتشر کردند.

۱۵- هفته‌نامه "امرداد" (دو هفته‌نامه) جمشید کیومرسی ۱۸/امرداد/۱۳۷۸ خورشیدی بطور مداوم چاپ شد، که اکنون زیر نظر بابک سلامتی می‌باشد.

۱۶- ماهنامه "کنکاش" نماینده ایرانیان زرتشتی در مجلس شورای اسلامی (۱۳۸۳-۱۳۸۷) موبد دکتر کورش نیکنام که هر دو ماه یکبار بدست بهدینان می‌رسانیدند.

۱۷- "پارس نامه" صاحب امتیاز دکتر اسفندیار احتیاری نماینده ایرانیان زرتشتی در امر داد ۱۳۸۷ خورشیدی، پارس نامه شامل خبرنامه زرتشتیان می‌شود و اکنون نیز در اختیار بهدینان قرار می‌گیرد.

۱۸- "واچک" انجمن زرتشتیان کرج که دوامی چندداشت.

۱۹- "پاریان" سازمان جوانان زرتشتی یزد که دوام نیاورد.

۲۰- "اشتاد" صاحب امتیاز انجمن یانش و ران یزد (نوجوانان زرتشتی) در آذر ماه ۱۳۸۱ خورشیدی اولین شماره آن چاپ شد.

۲۱- "اسفند کرمان" که تنها یک شماره چاپ شد.

با سپاس از بهدین ارجمند جناب سروش مالی و موبد فریبرز شهزادی که نوشتار آقای بوذرجمهر پر خنده در اختیارم قرار دادند.

## آخر چرا؟

از یک نواختی خسته شده ایم، بدنبال یک چیز تازه می کردیم تا ما را ساد کند اما چرا این کهنکلی دست از جان ما بر نمی دارد؟

موبدی به همسر م گفته بود: آیا شوهرت سالروز روانشاد برادرت را خواند؟ همسر م گفته:

نه. پرسیده بود: آیا فلان موبدی را انجام داده؟ همسر م جواب داده بود: نه. موبد ادامه داد:

پس چه کسی و تا خوانده؟ همسر م پاسخ داده: پسراش برای چی سدره پوش شده اند؟ موبد

گفته بود: جایز نیست. موبد باید تا سی سال، سال درگذشتگان را بخواند. همسر م شرم حضور

داشته بگوید کاری نکنیم که این آیین های مانده را فرزند انان انجام ندهند.

خوب به یاد دارم روانشاد موبد رستم شهزادی در پاسخ بهدینان که اعتراض داشتند چرا با

مشکلات امروز بایستی سال مراسم درگذشتگان اجرا شود؟ نسل امروز با قدیم تفاوت دارند

و حاضر نیستند برای این رسوم دست و پا گیر خود را اسیر کنند. ممکن است همه چیز از بین برود

فرمودند: "سال درگذشتگان تا سه سال بخوانید بزرگتر می شود. هدف داد و دوش است."

حاضر نشان می‌سازد موبد شهزادی آخرین موبد موبدان و اسادرشید شهمردان کسانی بودند که دریافتند دیگر موبد زادگان حاضر نیستند شغل موبدی در پیش بگیرند و در آینده با کمبود موبد مواجه خواهیم شد (شغل موبدی موروثی بود و از پدر به پسر می‌رسید) موبدیاری را بنیان گذاردند و اوستا را بازنگری کردند و بسیاری از مطالب آنرا که در کتاب اوستای ۴۰ سال پیش اضافه شده بود، مانند اوستای افسون شاه فریدون، اوستای ناخن چیدن یا اوستای طعام خوردن بزرگ و طعام خوردن کوچک را از اوستای قدیم زدودند. یادمان باشد اوستای افسون شاه فریدون و... جنبه پزشکی داشته است (بیشتر پزشکی)

مراقب باشیم دوباره بسیاری رسوم و سنتهایی که مربوط به آیین زرتشت نیست واردین نشود اگر چه نسل امروز زربار نخواهند رفت.

موبد اردشیر خورشیدیان در سالن باسیار قاسم آباد گفتند: "به‌دینان بدانند اگر در قدیم برای اجرای آیین مذهبی در گذشتگان به موبدان پارچه سدر و تخم مرغ یا گردو فرود میدادند، امروز پول می‌دهند دیگر نیازی به پارچه و تخم مرغ یا گردو نیست که آن هم بدهند". موبد دکتر

خوشیدیان افزودند: "پارچه سدر که فرد موبدی دادند، موبد به خانه می برد و تحویل همسرش میداد و همسرش با آن پارچه سدره و کلاه تیه میگرد و در اختیار بهدینان قرار میدادند".

اتفاقاً "د آروز آقای مجری برنامه طنز داشتند و گفتند: "پیر مردی مبلغی پول به آقای (م) می دهد تا کار دینی و زنده روانی اش را انجام دهد. (پیشتر رسم بود کسانی که حس میکردند مرگشان نزدیک است و گناهی مرتکب شده اند و به این سنت با اعتماد داشتند کار زنده روانی انجام می دادند) بعد از مدتی پیر مرد فوت می شود و بدنبال او آقای (م) هم از دنیا می رود".

پیر مرد، آقای (م) را در دوزخ می بیند و از او می پرسد: "چه شد؟ من که پول به شما دادم که کار دینی و زنده روانی ام را انجام دهی تا شاید خداوند از گناهم درگذرد؟" او در پاسخ می شنود: "برو پی کارت شو، من خودم اینجا مادم سرگردان نمی دانم چه کنم، حالا تو آمدی از طلبت می پرسی".



## چرا یادش بنمیرد؟

بیمار که می‌شدیم بیشتر با جوشانیده گیاهی سروکار داشتیم که دواهای طبیعی بود حالا اگر خوب نمی‌شدیم، درویش یا کولی که به روستای آمد چشم زخمی به مای داد می گفت: چشم خورده. چند گره به دستای می بست، چند تا فوت به تکه نباتی که برده بودیم می کرد می گفت: به همراه چند تا دانه اسفند با انگور توره (تاج ریزی) بجوشانید و بدید تا بخورد. حتما خوب خوب میشود. خیالتان راحت باشد. او بعد از اینکه دستمزدش را دریافت می کرد، راهش را در پیش می‌گرفت و می‌رفت.

باز اگر خوب نمی‌شدیم، منظر دکتری مانذیم که نخست با موتور سیکلت و بعد با سواری چپ می‌آمد. او که با انجمن قرار داده بود، یکشنبه و سه‌شنبه هر هفته به ده ما مبار که می‌آمد و به دیگر روستاهای زرتشتی نشین سر می‌زد و بیماران را ویزیت می‌کرد. دارو می‌نوشت و بعد نسخه و پول به آقا رشید (آموزگار دبستان حسینی تفت که کار تزییقات هم انجام می‌داد) تحویل می‌داد و او از دوواخذ (داروخانه) تفت دارو می‌گرفت و می‌آورد. حالا دستور

مصرف دارو را می گفت و اگر آمپول داشتیم، سرنگ شیشه ای را با چند تا سرسوزن داخل ظرف فلزی سرنگ بالای چراغ لمپامی جوشانید و بعد با سرنگ محتوی آمپول را می کشید و با پنجه الکلکی و سرسوزن جوشانیده تزریق میکرد. در آن زمان سرنگ یکبار مصرف و داروی بی حسی نبود. آمپول پنی سیلین که همیشه با خود سوزش داشت را تحمل میکردیم. قرص ها و داروهایکی پس از دیگری می خوردیم تا خوب می شدیم. سانخوردگان شیوه دیگری دنبال می کردند که این نگارنده در جلد نخست خاطرات رستم ساپور مهر آوای سر و چشم آورده است.

سرگرمی مادر آن زمان بازی دکوچه ها بود. بازی با مخروط کاج و سنگ و مریخی که روی زمین می کشیدیم و به چهار قسمت تقسیم می کردیم بنام خط "۳ گوی". یعنی ۳ مربع داخل هم با خط ۲۴ تایی که با گذاشتن هسته خرما و سنگ بازی را شروع می کردیم. از دیگر بازی ها، استای زنجیرباف، گرگم و گلگه می برم و چوگان (خنه و کو، که بازی دسته جمعی بود) و یا شکار زنبورهای قصابی (زنبور قرمز) که از لب جو آب می خوردند می توان نام برد. برای گرفتن

زنورها ابتدا با کهنه نخیس سرچ به رویشان می انداختیم و آرام آرام کهنه را برمی داشتیم و پشت زنور می گرفتیم. سیج آنرا (نیش سی) از بدنش جدا می کردیم، بعد با موی دم گاو که دو سر آنرا از ساقه گندم عبور داده بودیم آرام آرام حلقه را از سر به بدن زنور می گذرانیم و دو سر مورامی کشیدیم تا تنگ شود. یا پس از اینکه زنور را می گرفتیم و نیشش را از بدنش جدا می کردیم با چوب نازک، صلیب ناقصی می ساختیم. یک سر چوب صلیب را در دهان زنور فرو می بردیم و دو سر دیگر چوب را با دو انگشت نشان و شست می گرفتیم تا زنور آویزان شده حول محور بچرخد، که بدان "غوز غوزوک" می گفتیم. البته ناگفته نماند که بارها زنور دست مارانش میزد.

شاید شما هم سوراخ بدنه درختان را دیده اید که دارکوب ایجاد می کرد و کرم ساقه درخت را از بدنه در آورده می خورد تا درخت خشک نشود و اما سوراخ ایجاد شده محل خوبی برای لانه کجنگ با بود که در آن تخم گذاری میکردند و پس از چندی تخم با تبدیل به جوجه کجنگ میشدند و شیطنت ما کو دکان برداشتن بچه کجنگ از لانه بود. که گاه می دیدیم به همراه بچه کجنگ سر

ما هم بیرون می آمد. اینکه گفته اند: دلانه کنجک سمرمار که دید؟ بله، ما دیده ایم. کمترین آسیبی که در زمان کودکی به جانداران می رساندیم گرفتن جیرجیرکهای بی آزار از بالای درخت بود. جیرجیرک ها مانند پروانه بسیار زیبا بودند. سازنازی به ضخامت مو در دهان داشتند و چون بر شاخه درخت می نشستند، آن را به شاخه تکیه می دادند و شروع به نواختن میکردند، آنگونه که از خود بیخود می شدند، ما به بالای درخت می رفتیم و به یکباره دست به پشتمان می زدیم و گرفتار ما می شدند. رنگ جیرجیرکان سبز روشن بود و بالهای نازک شیشه ای بسیار شگفتی داشتند که شبکه نازکی از بالهایشان عبور می کرد و ما از دیدن شان لذت می بردیم. بخاطر نمی آورم آنان را اسلنجه کرده باشیم، اما به هم هدیه می دادیم. در زمان قدیم هایون مهورک زن ترس و شیردلی بود و ما بچه ها از او می ترسیدیم. او می گفت: سرمان را پایین بگیریم و به بزرگتران سلام کنیم، او به کلاغ جگر داده تا برایش پیام برده و ما را در چاه مار و موش می اندازد. در آن روزگار ما خیلی ساده بودیم و نمی دانستیم موشها خود طعمه مار هستند و این دو حیوان هرگز با هم زندگی نمی کنند. البته که ما مثل فرزندان امروز نبودیم.

## آمین پاسداری یا جشن گنبدار (۱)

همسایه مان احوال پرسى کرد و پرسید: می رویم گنبدار منزل ...

گفتم: بله شما جلو بروید من هم آمدم.

همانند قدیم زرتشتی و مسلمان، کوچک و بزرگ، خرد و کلان حضور داشتند. اما این بار، مانند شصت سال پیش کسی روی زمین نمی نشست و صندلی گذاشته بودند. دست هم این بود. زیرا اغلب باشندگان باکت و شلوار و دارایی کسوت و مقام بودند. پیر مردها و بانوان کنسال نیز شرکت داشتند و نمی توانستند روی زمین بنشینند، خردسالان هم بودند، ساکت و آرام، گوش به واژ و ستا.

بناظر می آورم آن زمان که ما بچه بودیم و در جشن گنبدار شرکت می کردیم، روی زمین با پشیرامه می نشستیم، ابتدا ساکت و آرام بودیم. اما دقایقی که می گذشت باد ستامی که برای گرفتن لرک با خود داشتیم عروسک پارچه ای بنام "موشوک" دست می کردیم و روی انگستان دستان بطرف هم پرتاب می کردیم. یا هسته خرما خشک (خارک) که از گنبدار

منزل قبلی گرفته بودیم بسوی یکدیگر می انداختیم که اگر دهم بود می دید، اولتیماتم می داد که به ما لرک نمی دهد. شیفت در وجودمان بود.

دهم بود که ما کمتر خنده روی لبانش می دیدیم چادر شب لرک (خشکبار) بر کمر می بست و لرک می داد و روانشاد سپیرمرد دیگر با کوشهای سنگین و کمر دول، سینی وردین (میوه ورقه شده و ویتا خوانده) را بغل می کرد و از میوه فصل هر کدام توی دستش می آمد یک عدد به ما میداد. خیلی هوشیار و حواس جمع بود، اگر جایمان عوض می کردیم که دوباره میوه بگیریم می فهمید و اجازه نمی داد. به راستی روزگار کودکی یادش بخیر!!!

البته آزادی ما نسبت به پدران و نسل قبل از خودمان بیشتر بود. سپیرمردی تعریف میکرد: "آنان که گنبار می رفتند، استاد علی اکبر معلمشان در گنبار حضور داشته و مجبور بودند ویتا بخوانند و کشتی نوکنند".

بگذریم برویم سراصل مطلب، گنبار به سلامتی خوانده شد و در پایان خوانش گنبار خشکبار لرک داخل کیسه پلاستیک و بسته بندی شده در سینی به همه تعارف می کردند، که افراد

خودشان برمی داشتند و از میوه "وردین" یا "ودین" که روی میز گذاشته بودند همه بهره مند می شدند.

آنچه برایم جالب بود خانمی مسلمان که در مراسم حضور داشت با چند نفر از ما احوال پرسری کرد، خواست دست دوستان که پزشک متخصص کودکان بود رایوسد. اما دکتر دست خود را کشید و نگذاشت و گفت: من کاری نکرده ام، هر آنچه انجام داده ام، وظیفه ام بوده و این خواست خدا بوده که برای فرزندان بهبودی حاصل شود. بانوی مسلمان برای دوست پزشک ما سلامتی همراه با طول عمر آرزو کرد و رفت. اشک شوق در چشمان من حلقه زد و گفتم:

"آفرین خدای برپداری که تو پرورد مادری که توزاد."

دوست دیگرمان که در آنجا حضور داشت گفت: دکتر این خانم دختر خواهر چوپان ده ما بود، مگر چه اتفاقی برایش پیش آمده؟

دکتر گفت: پسرش را آورده بود تهران نزد من تا چاره ای بیاندیشیم و مشکلی که برای

پسرش پیش آمده راحل کنیم. من پسر او را در بیمارستان بستری کردم و به همکارانم گفتم: این بیماریکی از فامیلان من است هرچه شما کردید و به راستی پزشکان هم کوتاهی نکردند و خدای را سپاس که سلامتی این کودک باگشت. از کارش خوشحال بود.

البته من بزرگواری پدر این دکتر در پنجاه سال پیش را به خاطر داشتم و آن زمانی بود که جاده های روستایی خاکی بود و تعداد انگشت شماری خودروی گریه و مینی بوس (که به آن اتوبوس می گفتند) از جاده نفت به یزد تردد می کرد. پدر دکتر یک مهندس خاک شناس در شرکت نفت بود و هنگام مرخصی چون می خواست به شهر برود ما را نیز می رسانید. او بنیانگذار انجمن زرشتیان اصفهان بود.

خواهرم به من گفته بود، هنگامی که مادر دکتر در قید حیات بودند، در اواخر اسفند ماه تعدادی کفش نو برای کودکان نیازمند خریداری می کرد و شب ها به همراه هم می رفتند و کفشها را به داخل خانه ای که نان آورشان قدرت خرید نداشتند، می انداختند بدون اینکه کسی باخبر شود. (در قدیم برق نبود و اغلب ده های منازل روستا روزها باز بود و اگر بسته بودند از محل



بازگشایی در "کلیدون" (دایره ای به قطر ۲۰ سانتیمتر برای چفت و بست درهای چوبی) به اندازه ای بود که کفش از آن عبور کند، کفشها را به داخل می انداختند. این بار دوستان سروده ای از حافظ را برای دکتر خواند:

کوهرپاک باید که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و گلی لوء و لوء و مرجان نشود

## گنبدار، جشن سکرگزاری یا جشن پاسداری (۲)

دوست سومی که نویسنده و کاوشگر در عرصه فرهنگ ایران باستان بود گفت: "اگر بخوایم از بزرگ مردان و بزرگ زنان این آبادی چه از نظر تحصیلات و یاراداشی یاد کنیم، وقت زیادی می‌طلبد." در بروی خانه همین پزشک که توصیف شد، مهندسی با مدرک کارشناسی از دانشگاه پلی تکنیک تهران (مهندس مکانیک خزرال) و کارشناسی ارشد (فوق لیسانس مهندسی) در رشته کاربرد تعاضات از دانشگاه انگلستان زندگی می‌کرد و پدرش از دانشمندی بود که خانه مرزبان طهراب را از آموزش و پرورش خریداری نمود و به انجمن زرتشتیان پیشکش کرد. هر بار که با مهندس صحبت می‌کنیم گل به گل و جودمان می‌سنگد، ایشان هم اهل این آبادی بودند که اکنون تهران هستند و چون مهندس راه سازی و مسئولیت جاده یزد- طبس و یزد- شیراز را عهده دار بودند، تعصب عجیبی در حفظ آثار میراث فرهنگی دارند، ایشان بالغ بر یک میلیارد تومان هزینه کردند تا آسیاب آبی که متعلق به پدرش می‌باشد احیا شود، تا بازدید کنندگان که به روستای آیند، هنرنمایگان را ببینند.

از آنجایی که در بوستانی گل های فراوانی وجود دارند و حرکلی خار به پهلو دارد و حرخاری هم رنجشی ایجاد می کند گلستان مانیز از این رنجش های بهره نبود.

خودستایی نباشد، بیشتر مطالعات و پژوهش من درباره فرهنگ ایران باستان است. یکی از دانشجویان پرسشی داشت تا پایان نامه کارشناسی اش بنویسد و آن پرسش این بود: آیا دست است ایرانیان باستان برای بهداشت محیط از ادرار گاو استفاده می کردند؟ پاسخ دادم: بله و آن بخاطر آمونیاک داخل ادرار گاو است. اما او گفت: یکی از موبدان در کتابش نوشته بدلیل وجود الکل درون ادرار گاو بوده است. گفتم: بجان نمی کنم دست باشد. من تحقیق می کنم، چنانچه مورد دوم دست باشد شمارا آگاه میازم. نخست از آزمایشگاه یاد یزد پرسیدم که پاسخ منفی بود. با خود گفتم به یکی از دوستانم که پزشک است تلفن بزنم، اما کسی جوابگو نبود. چند بار تلفن زدم موفق نشدم نگران شدم و از دوست دیگر احوال دکتر پرسیدم، گفت: به شهرستان رفته و تهران نیست.

به یکی دیگر از بچه های محله مان، که مدرک کارشناسی در علوم تغذیه دارد تلفن زدم تا سوالم

را پرسیم، همسرش گفت: در پشت بام قدم می‌زند. به شوخی گفتم: به موقع پایین نیافتد که او خنید. بار دوم تلفن زدم و باز خانمش گفت: "دستش بند است". بار سوم بهانه‌ای دیگر آورد. به یکی از همکلاسی‌هایم که پزشک و متخصص در رشته بیوشی است، تلفن زدم و پس از احوال‌پرسی پرسیدم: یکی از موبدان در کتابش نوشته‌اند ادرار گلو حاوی الکترولیت است آیا این درست است؟

او پاسخ داد: خیر، در ادرار گلو آمونیاک وجود دارد اما الکترولیت نیست. شکر نمودم و خدا حافظی کردم. بده اگر انسانهایی هستند که فرزندان چوپان را از خویش و فامیل خود می‌دانند، افرادی هم هستند که مدرک کارشناسی دارند و در پاسخ تلفن می‌گویند، پشت بام قدم می‌زنند و نمی‌توانند پاسخگو باشند.

## سنت و نقش نگهداری

نوشتار بانو کمرتاج خادم که در ۵۰ سال پیش نگاشته شده است: "آئین هارامتولیان یک ایدئولوژی بنیادگذارده و در بین مردم برده اند، با این هدف که باورهای آن مکتب به زبان ساده و قابل درک برای مردم گسترش یابد. به زبانی دیگر سنت یا آئین عبارت از مجموعه کرداری است که بر پایه عقاید و باورهایمان در زندگی به گونه فردی یا گروهی انجام می دهیم. گاهی کردارها بدون محتوا بنی بر خرافات و موهومات، به وسیله گروه های پول پرست انجام می شود که برپایی آن زبانی غیر قابل جبران به کیش و آئین زرتشتی می رساند که باید به هر طریق از برپایی آن در هر جا جلوگیری به عمل آید.

هر سنتی نشانه می جهان بینی آن ملت است، آئین ها و سنت ها، نقش مهمی در زندگی انسان ها بازی می کند. هر سنتی آداب و رسوم و ویژه ای دارد که ما به مجموعه می آنها "فرهنگ" می گوئیم. هر ملتی به آنها خو گرفته است و از آن پیروی می کند و چون ریشه در باورها دارد به آنها پایمند است.

جهان بینی اشوزرتشت در بیشتر سنت های زرتشتیان رعایت شده است. اهورافردا یعنی، هستی، بخش بزرگ داناکه آگاه بر همه چیز است. پس، بر اساس این باور اهورایی تمام سنن و آداب و مراسم زرتشتیان به نام خدا و برای खुودی او به انجام می رسد و در جهت خدمت به خلق خدا انجام می شود، سادی کردن، بخشی از همه مراسم و آداب و فرهنگ ما زرتشتیان است و یک نوع سکرگزاری به درگاه اهورافردا است. باید به ما هم سنت های درستی پی بریم تا بتوانیم این فرهنگ غنی را حفظ نمایم.

در گاتاها از هیچ سنت و آداب ویژه ای سخن به میان نیامده لیکن سنن با آموزشهای گاتاها مغایرتی ندارد، سنن به چند دسته سنت های ملی و میهنی همانند نوروز، جشن مهرگان و سده، آئین های دینی همانند زایش اشوزرتشت، گنبدارها، سدره پوشی، کواه کسیری، جشن های ماهیانه و سال و روزه و... تقسیم می شود. هر کدام از این سنت ها بنای بس قومی داشته و مردم زرتشتی تا به امروز این سنت ها را پاس داشته اند و آنچه که در گذشته باعث آن همه پیشرفت، عظمت، خوشبختی و سرفرازی در دوران حکومت پادشاهان هخامنشی و همچنین

پارت ها و ساسانی ها گردیده است، ریشه در جهان بینی و نیز فلسفه کشورداری و آئین اخلاقی  
زرشت و از همه مهمتر مربوط به ارزش های متفاوت اجتماعی آن داشته است".  
شهریار شاعر کرامی سروده:

به هنگامی که نادانی به کیتی حکمفرما بود

تمدن در جهان هم خوابه سمرغ و عقاب بود

در ایران کیش زرشت آفتاب عالم آرا بود

های فتح و نصرت هم عنان پرچم ما بود

ز بام قصر دار اسرزدی اسرار دانی

وزو تابیده در آفاق انوار توانایی

جهان را تا جهان بان بود زنده نام ایران بود

خوشایران زمین تا بود ممد علم و عرفان بود

ز سرو و سوسن دانش یکی زیبا گلستان بود

هزار آواهی این گلشن هزاران در هزاران بود

## مکوبید "قدیامادش بنخیر"

روز و رهام از ماه تیر سفره "شاه‌پری" در خانه داشتیم که خواهر و مادرم انجام می‌دادند.

ولی یکبار شادروان مادرم معذور بود و خواهرم به تنهایی می‌بایست مراسم انجام می‌داد.

من ۸ ساله بودم و برادرم ۱۶ سال داشت و کارهای کشاورزی و تهیه علوفه و خوراک

دام به عهده‌اش بود. پدر نمی‌توانست کار کند و دچار بیماری پارکینسون بود و در بستر استراحت

میکرد. این بیماری را از پدر بزرگش به ارث برده بود.

سفره شاه‌پری در اتاق "تنبی" کشیده می‌شد. اگرچه مادر کز آن را قبول نداشت و

می‌دانست اشوزرشت، جادویان و پریان را رد کرده و این رسم و سنت آیین زروانیان

است که وارد دین زرشت شده، اما می‌ترسید باز گویند. او می‌گفت: "گازه بوت مو

شاهی پریه عار که" یعنی "کی می‌شه سفره شاه‌پری تمام شود".

دفعات بعد که خواهر و مادرم دونی توانستند در مراسم شاه‌پری شرکت کنند، حکایتی دارد

که کمو و مپرس. می‌بایست از همسایگان کمک می‌گرفتیم.



ماد بزرگم در تفت بدنیآ آمده بود و می بایست، شمشیری های خود را حرمت می گذاشت. بنابراین از ساعت ۸ صبح که مهمانان هم ولایتی اش با اتوبوس حرم می آمدند، صحبت میکرد که دلشان نگیرد. بعد هم قصه شای پری بگوید و دیگری قاشق به لب طاس بزند و یا بله بله بگوید. و سپس با کج و کشمش سر سفره و شربت و چای مهمانان را سرگرم کند تا ساعت ۳ بعد از ظهر که ماشین حرم بیاید و مهمانان زحمت کم کنند و سوار اتوبوس شوند به تفت بروند. حالا خوراکی های تبرک شده که می بایست به همراهشان کنند جای خود داشت.

در هر صورت فردی که آزاد بود، می بایست از آغل مرغ بگیرد و با تکه ای نبات و پول به یک نفر مسلمان بدهد تا مرغ را سر ببرند. سپس آن را تمخیر کرده و بپزند. شاید ندانید که در قدیم رسم بود مرغ محلی جدا پخته شود و برنج جدا ازمانی که پخته شد آنگاه سفره می کشیدند و آگوشته مرغ و پول را پیش مهمان های گذاشتند تا آنها آگوشته را سر بکشند و بعد گوشت مرغ را با پولونوش جان کنند.

مهمانان با دست خالی نمی آمدند بلکه جعبه سیب و هلو از تفت می آوردند ولی ما خود

کشاورزی داشتیم و نیازی نبود. یکاش به همین یکبار خلاصه می شد و مراسم پی سفره (جاسنباد) که در ماه بعدی برگزار می کردید، نبود. حال پدر در چه حالی بود، بگذریم.

یا مکن بافیل بانان دوستی      یا سنا کن خانه ای در خور زفیل

مادر جرات نداشت حرفی بزند و ما هم که می شنیدیم، اگر حرفی می زدیم می گفتند: "گربونش و بیم، چومی نواژیت" (گربونش بروم سفره شاه پری، چسبزی مکوید که راهش می خورید). ما هم سکوت می کردیم.

من ساگر در سخوانی بودم ولی حافظه خوبی داشتم، یادم هست از ۱۴ سالگی برای مجله ها و روزنامه ها مطلب می نوشتم. زمانی متوجه شدم باید درس می خواندم که دیپلم گرفته بودم و دیر شده بود و می بایست در آزمون ها شرکت کنم تا در اداره اسی استخدام شوم. علاقه خاصی به تاریخ و فرهنگ ایران باستان داشتم. مادرم با سواد بود اما مدرک تحصیلی نداشت. او اشعار حافظ، سعدی، مولوی، فردوسی، خیام و... می دانست و آگاهی زیادی از فرهنگ و تاریخ زرتشتیان داشت ولی برخلاف مادرش (ماد بزرگم) که زنی شجاع و دلیر بود و مردم

از او حساب می بردند، خیلی محافظه کاری میکرد. میگردید جشن مهرایزد مبارکه از او پرسیدم:

مادر چرا وقتی کو سپندر اسرمی برند، باید یک قاشق از خوش را سردگاه خانه بریزیم؟

او می گفت: سگون دارد یعنی مبارکی است، و می ترسید واقعیت را بگوید. می گفت:

با وجودی که یک صد و پنجاه سال از پیمان بزرگان زرتشتی با حاکم آنروز گذشته، اگر من در

جایی باز گو کنم و که خدا و مردمان بفهمند، بگویند که ما از دین برگشته ایم.

آن پیمان این بود که روزی حاکم آن دوران از زرتشتیان پرسیده بود: ما عید قربان

داریم. چرا شما نداری؟ آنها در جواب گفته بودند: ما هم داریم. حاکم پرسیده بود: کی؟ گفته

بودند: جشن مهرگان (مهرایزد). حاکم گفته بود: پس قاشقی از خون کو سپندر بالای سردگاه

منزل بریزید تا ما مور ما آترا ببینید. بزرگان ما نخرید گرفته بودند و آزاد جشن مهرایزد به اجرا

گذاشتند و به زرتشتیان گفته بودند شما طبق قرار باید کو سپندی قربانی بدهید و چه به سر که در این

جشن هم شادی باشد و هم داد و دهی که به یاد گذشتگان است. البته امروز دیگر آن کشتارها

صورت نمی گیرد و فقط مراسم "کشت" انجام میشود.

در این مراسم نخست دهموبد با صدای بلند می گوید:

هر دم ازین باغ بری میرسد تازه تر از تازه تری میرسد

و آنگاه هر کس به اندازه توانایی پول برای در مهر می پردازد و به همانان که دسته جمعی با ساز و سرنا و اربونه وارد منازل می شوند، نخست گلاب و شیرینی و سپس آجیل و تخم می دهند و از در گذشتگان یاد می شود و به کسی که پول برای نگهداری آتش داده پاسکزاری می کنند و مبلغ را اعلام نموده، با گفتن: "هپورو، هپوروشاباش" (هپوراه هپوراه شادباش) خانه را ترک می کنند. در قدیم آتشبند شادوان وفادار روحانی به هنگام جمع آوری کجک برای نگهداری آتش می گفت: "پیروز مرکب بوت، آتش و رحرام نگهداریش و کره... و بعد نام افراد گذشته و سپس فردی که پول پیشکش کرده بود را می خواند.

چرا از هم گریزان، مستقیم؟

بطور قطع یا حرفی زده ایم و آنان نپذیرفته اند، یا آنان حرفی زده اند مورد پسند واقع نشده یا شخص سومی به دروغ به آنان حرفی زده که به ما نسبت داده اند و او را قسم داده که مبادا نام او را ببریم. خلاصه دنجوری پیش آمده است که به ما انتقاد شده. به زبان دیگر فرسنگ و ادبیات مردم ما بر عکس ملت های پیشرفته دنیا انتقاد پذیر نیست.

می گویند: "یکی از پادشاهان (ناصرالدین شاه) به آشپز خود می گوید: فردا ناهار همان تو خواهم بود. آشپزباشی در پاسخ می گوید: قدمتان روی چشم من. فردا پادشاه برای صرف ناهار به حانسی آشپز می رود و آشپز خوراک بادبجان پخته را به همراه دیگر خوراکی ها جلوی پادشاه می گذارد. ناصرالدین شاه ناهار را میل می کند و چون از خورشت بادبجان لذت می برد، از بادبجان تعریف می کند و آشپز نیز می گوید: قربان! بادبجان بهترین غذا و خوشتره ترین است. پادشاه می گوید: من تا به حال ایسکونه غذای خوشتره ای که از بادبجان تهیه شده نخورده ام و آشپزباشی می گوید: درست است قربان! بادبجان مورد پسند همه می باشد.

روز دیگر آشنپزباشی به یادمی آورد که شاه از بادمجان و خورشت آن خوشش می آید باز در کنار غذاها همان خورشت راتیه می کند.

آن روز بادمجان به مذاق شاه خوش نمی آید و می گوید: بادمجان بدترین غذاهاست و خواصی هم ندارد. آشنپزباشی می گوید: بله قربان! بادمجان غذای خوبی نیست و خواصی هم ندارد.

ناصرالدین شاه می گوید: آن روز که من از بادمجان تعریف کردم تو نیز حسن و خوبی آن را گفتی و بله و چه چه زدی، اکنون که من از آن بدمی گویم تو نیز از آن بدمی کویی؟ آشنپزباشی می گوید: کوریدر بادمجان، من چکار به بادمجان دارم، من نوکر شما هستم نه نوکر بادمجان."

البته این را از کودکی به ما آموخته اند و ماعادت کرده ایم هر آنچه به ما گفته می شود بپذیریم خواه درست، خواه نادرست و هر آنچه به دیگران می گوئیم انتظار داریم که تحسین مان کنند. یادمان باشد کسانی اشتباه ما را تایید می کنند که هدف داشته باشند و نخواهند به مقصودشان برسند.

چنین می گویند که از یک مرد انگلیسی پرسیده اند: چگونه است که در کشور یمن تو را دوست دارند و مردم عربستان نیز شمارا می خواهند؟

در پاسخ می گوید: من چون به یمن می روم و با سفیر آن روبرو می شوم، هر آنچه به من می گوید، در پاسخ می گویم: حق با شماست و چون به کشور عربستان می روم، به سفیر آنجا هم می گویم: حق با شماست. همین امر موجب می شود، دو ایده متفاوت به چالش کشیده شود و با هم اختلاف پیدا کنند. بدین صورت سیاستدار انگلیسی با کمترین هزینه بزرگترین سرمایه را بدست می آورد.

## چرا از مهمان خوشان نمی آید؟

خانه‌ی هر کس در عین بی نظمی نظم خود را دارد. یعنی صاحبخانه می داند فلان وسیله‌ای را کجا گذاشته است. مهمان که به خانه‌ای می رود به نوعی نظم آن خانه را به هم می زند. برای مثال مهمان در کمک کردن به جمع آوری ظرفها یا پسماند غذا به صاحبخانه همت می نکارد، اما شاید منیربان دوست نداشته باشد.

زمانی که فرزندانمان به خانه‌ی ما می آیند از آنجا که آموخته اند چگونه ادبیت فرسنگی را دنبال می کنیم، سعی می کنند با ما با همگسنگی داشته باشند و ما خوشان می آید. اما از زمانی که می خواهند نظم خانه‌ی خودشان را در خانه‌ی ما برقرار کنند، خوشان نمی آید.

آنان نیز برای خودشان رسم و رسومی دارند و در مجموع دو فرسنگ متضاد خودشان و همسرشان نوعی بی نظمی بوجود می آید که بعد از رفتن مهمان، منیربان متوجه می شود و دیگری. دوستی مسلمان می گفت: زمانی که بچه‌های شوهرم به خانه‌ی ما می آیند (شوهر اول زن فوت شده) در عذاب می افتم. لیوانها روی سنگ آشنه‌خانه در جای خودش هست، اما



آنان لیوان داخل کابینت را بر می دارند و پس از صرف چای با شربت بجای اینکده لیوانها را بشویند تا برای مصرف چای یا شربت آماده باشد، در نظر فتوایی می گذارند و اگر نیاز دوباره پیش آمد لیوان دیگری از داخل کابینت بر می دارند.

از اینرو ما خوشامان نمی آید و می گوئیم کی می شود خدا حافظی کنند و بروند.

"مهمان کرچه عزیز است و کرامی چون نفس خنجه می سازد اگر آید و بیرون نرود"

حال اگر فرزندان شان با توپ بازی کنند و یا بوسیده ای شیشه ای را بشکنند و او بیلا. البته همه ایکنونه نیستند و همه فرزند خودمان نیستند و روزی غریبه ای هم مهمان ما می شود. حرفیانی می زنند که ما با آنها مخالف، هستیم و از ادامه بحث رنج می بریم اما چاره ای نداریم که بشوئیم و بلبه بلبه بگوئیم.

مسلم است مهمانها متفاوت هستند اما هر یک کنجکاو می دارند که سودی ببرند ولی ما از زرنگی شان خوشامان نیاید.

دوستی می گفت: فرزند چهار ساله اش بیمار شده او را به پزشک نشان دادند پس از

بررسی برای او دارویی تجویز کردند. آنها از طریق داروخانه دارو را دریافت کردند، پزشک شربت آزیترومایسین ۲۰۰ میلی گرم نوشته که داروخانه به جای آن شربت ۱۰۰ میلی گرم (برای کودک شش ماهه تا یکساله) داده بود. مسلم است اثری به کودک چهار ساله نمی‌بخشد. سرفه‌ی کودک ادامه داشت تا اینکه، یکی از پزشکان داروساز گفته بود او را به پزشک دیگری ببرید تا دارو را عوض کند، زیرا اگر در تداوم معاینه شربت ۲۰۰ میلی گرم به کودک داده شود ممکن است، اثر منفی داشته باشد و شربت در کلیه کودک رسوب بگذارد.

پرواضح است کودک را به پزشک دیگری بردند که دکتر پس از ویزیت شربت قوی‌تر دیگری نوشته بود و اضافه کرده پس از ۵ روز کودک را به نزد او ببرند تا برای تداوم سلامتی دستور صادر کند.

نخوشخانه بیماری کودک رو به تدرستی نهاد و پدر کودک برای دادخواهی از خطای صورت گرفته به داروخانه رفت تا به مدیر داروخانه شکایت کند، اما دیده بود که داروخانه آتش گرفته و سوخته است. ما آدم‌های فراموشکاری، مستقیم هر بلایی بر سرمان باید توبه می‌کنیم که دیگر

تکداری نمی‌کنیم اما کمتر به پیمان خود وفاداری مانیم.

جای دوری نرویم، روزی میخواستم از کوچه ای باریک که یک خود و بغل دیوار پارک کرده بودند عبور کنم، بدنه خود و بدنه ماشین پارک شده، کشیده شد و زه آن کنده شد. چون عجله داشتم راه خود را ادامه دادم اما پس از انجام کار دوباره به آن کوچه گذر کردم تا صاحب خود و را ببینم و ضرر و خسارتی که به او زده ام تلافی کنم. شور و تجانه، نه خود و بی بود و نه صاحب آن. ناچار به خانه آمدم بعد از نظر مهربان، همسر م ماشین لباسشویی را روشن کرد گفت: از بغل لباسشویی آب می‌ریزد. به تعمیرگاه یکی از دوستانم تلفن زدم. پسرش را فرستاد و مثل آن را بر طرف نمود و ۳۵ هزار تومان مزد گرفت. به همسرم گفتم اکنون حساب صاف شد و هزینه خود و ی پارک شده در کوچه باریک خیابان تسویه گردید. ده سال گذشت و من آن را فراموش کرده بودم. محبت مهربانویی دیگر مراد به کار کرده بود و آن آوردن مقداری مواد خوراکی برای ما بود. من برای جبران محبت و مهربانی آن بانو تعارفی برایش بردم و به نحوی محبت او را تلافی کردم. به هنگام بازگشت از کوچه باریکی می‌گذشتم

که خودی در آن دست پارک نشده بود و با آن خود بر خورد کردم. نگاه به آئینه انداختم،  
کسی را ندیدم غافل از اینکه آئینه‌ی روزگار نشان مرابثت کرده بود، موردی پیش آمد که  
من افزون بر چهل میلیون تومان پرداختم.

ونیک سروده اند:

چوبد کردی مشوایمن ز آفات      که واجب شد طبیعت را مکافات

## خاطره مرغ وفادار

تا پیش از بوجود آمدن آسیاب، کشاورزان پس از کاشت و برداشت گندم، آنها را بجان می بردند و کشاورزانی که می دانستند چگونه باید گاو و گندم را جدا کرد باغبان های بزرگ این کار را در خانه انجام می دادند. گندم های جدا شده از گاو را انبار می کردند و هر قدر گندم برای نان می خواستند آنرا در جوال بر پشت الاغ به آسیاب تفت می بردند و آرد می کردند و به خانه می آوردند.

بنابراین احساس آسیاب یک نیاز بود. نیاکان سادوان اسفندیار غنیمت اقدام به ساخت یک باب آسیاب آبی کردند که شرح آن در بخش جشن پاسداری آمد، آب زین آباد (از خدمات انوشه روان مرزبان طهراب) سنگهای آسیاب را به چرخش و گردش در می آورد. این آسیاب که به نام آسیاب غنیمت مشهور شد، گویا سالها تداوم داشته تا اینکه آسیاب دیگری به نام آسیاب پامین با استفاده از آب اهرستان ساخته می شود. اما آسیاب غنیمت از رده خارج شد و دیگر از آن استفاده نکردید، مردم حکامهای ناشی

از تخریب ساختمان یا خنجریز زمین را در آن ره بختند تا پرشد و محلی برای نشستن ساخوردگان برای استراحت یا آماده کردن خوراک کوفته‌اند (خرد کردن شلغم یا ریز کردن علف) گشت تا اینکه اهالی روستا به شهرها و کشورهای دیگر مهاجرت کردند و مبارکه حالی از جمعیت زرتشتی شد. البته نیک اندیش آقای غنیمت آسیاب را بدینگونه راه نکرده و با هزینه صد و بیست میلیون تومان هزینه خاکبرداری و نصب دلو و دیگر ابزار برقی آنرا برای تماشای گردشگران احیاناً نموده، هنگام برگزاری جشن انار در روستای مبارکه در سال ۱۳۹۶-۱۳۹۷ خورشیدی هزاران نفر از آن دیدن کردند.

و اما خاطره خوش مرغ وفادار:

در آن زمان مرغ و خروس حلزله‌ها و کوجه‌ها بودند و پرسی می زدند. زمانی که با خاک ریزی مردم، ورودی آسیاب غنیمت به شکل شیار افقی در آمده بود، دیگر کسی نمی توانست به داخل آسیاب برود. در هوای گرم تابستان مرغ و خروس‌ها به آنجا که خنک بود می رفتند و استراحت می کردند و تخم می گذاشتند.

یک روز خبر رسید که یکی از مرغ‌های وفادار و گم شده و این خبر همه جا پیچید و زبان به زبان می‌گشت تا اینکه پس از ۲۵ روز مرغ از داخل آسیاب غنیمت، بی بی (مادر) بیرون آمد و تعداد زیادی بوجه از پشت سرش به خانه وفادار رفتند و اشک شوق در چشمان همه حلقه زد.

## آسیاب پامین

آسیاب پامین که اکنون مخروبه ای بیش نیست سالها با بهره گیری از آب احمرستان گسنگهای آن به گردش در می آمد و هنوز آثار محل نگهداری حیوانات بارکش در آن آشکار است. پنجاه سال پیش کولی ها و عشایر که به مبارکه می آمدند در آن اسکان می یافتند و بانوان از آب آسیابی که دیگر نمی چرخید لباس می شستند. یکی از بانوانی که به هنگام شستن لباس در چاه نورگیر آسیاب افتاد عمه من بود که شاد روان خواهرم که ۴ سال بیشتر نداشت به پدر اطلاع داد و پدرم او را به نزد جانانزار (ارتوید) برد و پس از اقدام های لازم آرام آرام سلامتی اش را بازیافت. اما آسیاب سوم به نام "آسیاب بالا" در ابتدای جاده می مبارکه - تفت سه دانگ آن توسط جوکار خیر آبادی و یک ونیم دانگ توسط تیرانداز شیریار، یک ونیم دانگ اسفندیار غنیمت ساخته شد اما سیل امروداد ۱۴۰۱ آن را ویران کرد و اکنون در مسیر بلوار قرار گرفته است. این آسیاب تا سال ۱۳۴۵ فعال بود که با کم شدن آب و آمدن دستگاه آسیاب برقی در شهر به فراموشی سپرده شد و اکنون به صورت مخروبه در آمده است.



## شیرینوک رستم

بسیاری از بانوان به شیرین رستم یادگار "شیرینوک رستم" و شاکردان به او "هوسو شیرین" می‌گفتند. وقتی شیوه آموزش او را می‌پرسیدم، می‌گفت: بستگی به شخصیت و جثه شاکردان دارد. گاه چند تکه پارچه سرجوی آب می‌بردند و می‌شستند. گاه نخود و لوبیا مخلوط میکردم به آنان می‌دادم تا از هم جدا کنند. شستن ظروف که نگاهار با شستن کاسه یا لیوان همراه بود. البته در آلمان آب جوی بود و امکان بردن لیوان در آب هم باواژگان "ببخشید استاد" همراه بود. شاکردانش همه امروزی‌ها میکنند. رویهم رفته مادرم شیرین طبعی بلند داشت. اشعار و ابیات از حافظ و سعدی و دیگر شعرا می‌خواند:

دشمن ما را سعادت یار باد	روز و شب باعیش و نوشش کارباد
هر که مال و ملک ما را دشمن است	مال و ملک اش در جهان بسیار باد
هر که خدای می‌نهد در راه ما	خار ما، در راه او گل زار باد
هر که چاهی می‌کند در راه ما	چاه ما، در راه او هموار باد
هر که ما را نخواند کافر کو بنحوان	او میان مومنان دین دار باد

ویا:

شکر هندوستان و شکر مازندران  
هر دوشیرین است اما این کجا و آن کجا  
دانه فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه  
هر دو جان سوز است اما این کجا و آن کجا  
تیغ دلاکان کج است و ابروی دلدان کج  
هر دو خون ریزند اما این کجا و آن کجا

ویا:

بی طالع اگر مسجد آدینه بسازد  
یا سقف فرو ریزد و یا قبله کج آید  
خوش طالع اگر خانه به ویرانه بسازد  
آن خانه شود کلخ از آن کج بد آید  
بی طالع اگر تشنه رود بر سرچاهی  
یا دلو فرو افتد و یا رشته کم آید  
باطلع اگر تشنه رود بر سر کوهی  
یا ابر بر او بارد و یا چشمه در آید

اما آنچه بیشتر جنبه پند و اندرز داشت:

"گر چه کس بی اجل نخواهد مرد، تو مودر دم اژدها"

ای چرخ فلک خرابی از کینہ تو ست  
بیداد کرمی شیوہ دیرینہ می تو ست  
ای خاک اگر سینہ می تو بشکافند  
بس کوہر قیمتی کہ در سینہ تو ست

"ہوسوشیرین" بسیار مثبت اندیش بود و امروزی فکر می کرد. روانش شاد.

### روانشادپشتون مارکار

بسیاری از زمینهایی که از آن زرتشتیان بوده و به انوشه روانان پیشکش گردیده، در اثر کوتاهی  
 مؤلان، امر به تملک دیگران درآمده است، مانند: بانگی به مساحت ۲۰۰۰۰ متر مربع که در سمت  
 شرق پردیس مارکار بود و یکی از بهدینان به شادروان مارکار اهدا کرده بود تا در راه فرسنگ جامعه  
 باشد، به هنگام احداث خیابان در نبش خیابان قرار گرفت و از دست رفت. شادروان صدوقی  
 گفته بودند: اگر سند ملک به نام مارکار است به آن دست فرزند که شور نخند به نام مارکار انتقال  
 نداده بودند. یا بسیاری از زمینهای رحمت آباد که با اجرای قانون اصلاحات ارضی اهدا شده به  
 مارکار، به تملک دیگری درآمد.

تهازین های پیشکش شده به مارکار، واقع در میدان شهدای محراب بود که توسط شهرداری وقت  
 آن زمین با زمین پارک مارکار معاوضه شد.

تاریخ: ۱۳۴۷/۱۲/۲۸

شماره: ۱۹۹۳۹

پوست

بشمار



جمهوری اسلامی ایران

وزارت کشور

استانداردی بزد

تعمیرات

\*\*\*\*\*

شهرداری بزد در امرای بندج مورنجله مورخ ۶۸/۲/۲۷ و بند۴ مورنجله  
 مورخ ۷۵/۳/۱۰ و همچنین بند۴ مورنجله مورخ ۷۵/۶/۱۸ فیما بین نمایندگان  
 محترم الحسین زرتشتیان تهران - شهرداری دانشگاه بزد نامه می نماید نسبت  
 به نامگذاری پارک بزرگ شهروایع تراکم آباد بزدنام مارکوبری همیشه  
 درهرزمان و عدم تغییر نامگذاری آن اقدام نماید و نیز متعهد به حفظ و نگهداری  
 پارک مذکور جهت استفاده عموم درهرصورت درانی می باشد

اعضای متعهد  
 شهرداری بزد

## تعمدنامه شهرداری یزد بر ایجاد پارک بزرگ شهر به نام مارکلا

بسمه تعالی

تاریخ ۱۳۷۵/۷/۱

جمهوری اسلامی ایران وزارت کشور - استانداری یزد - شماره ۱۹۹۳۹/۸

تعمدنامه

شهرداری یزد در اجرای بندج صورتجلسه مورخ ۶۸/۱۲/۱۷ و بند ۲ صورتجلسه مورخ ۷۵/۳/۱۰ و پنجمین بند ۲ صورتجلسه ۷۵/۶/۱۸ فیما بین نمایندگان محترم انجمن زرتشتیان تهران، شهرداری و دانشگاه یزد تعهد می نماید نسبت به ناکلداری پارک بزرگ شهرد اکرم آباد یزد به نام مارکلا برای همیشه و در هر زمان و عدم تغییر ناکلداری آن اقدام نماید و نیز متعهد به حفظ و نگهداری پارک مذکور جهت استفاده عموم در هر عصر و دورانی می باشد.

امضاء متعهد شهرداری یزد (حسن خورشید نام)

بسم الله الرحمن الرحيم  
در ایام بابرکت نظام ارزشمند جمهوری اسلامی ایران  
تحت رهبری آیت الله العظمی خامنه‌ای  
احداث این پارک از کمک اموال خیریه انجمن زرتشتیان  
بهی دینزد، بر روی زمین شهرداری اتمام  
و به نام پارک مارکار  
ناملذاری گردید و برای استفاده عموم مردم اختصاص یافت.

جمهوری اسلامی ایران  
وزارت کشور  
استانداردی بزد

بشکلی

صورتجلسه

تاریخ  
شماره  
پیوست

«فرتاریخ ۷۵/۶/۱۸ پیروجلسه مورخ ۷۵/۳/۱۰ و بنا به دعوت قبلی شماره ۲۲۴۷/۸ مورخ ۷۵/۵/۸ با حضور استانداری محترم بزرگجناب آقای مهندس سفیدور رئیس دانشگاه بزمه شهرماریزد و نمایندگان منتخب انجمن زرتشتیان تهران در مراحل استانداری تشکیل گردیده در رابطه با ملاقات قرار داد مورخ ۶۴/۱۲/۳ و توافق نامه مورخ ۶۱/۱۰/۸ که نمایندگان انجمن زرتشتیان تهران به وکالت از انجمن زرتشتیان ایران - سببی و انتقال قطعی اسناد اراضی حصه دانشگاه بزمه شهرماریزد بدست و بنا به نظرشده و مقرر گردیده»

۱. دانشگاه بزمه اطلاعات فنی موردها از انجمن زرتشتیان تهران دریافت با سه پروژه مصوب احوالات طرف یک هفته - در اختیار انجمن مذکور قرار دهد و انجمن زرتشتیان تهران حداکثر ظرف مدت یکماه در صورت انجام تعهدات مقرر نسبت به طی مراحل انتقال اسناد اقدام نماید.
۲. دریافت با پروژه پارک در دست احوالات شهرماریزد مقرر گردیده پارک بزرگ شهر سابق تعهدنامه تنظیمی از طرف شهرماریزد طرف مدت یک هفته بنام شاهروزان مارگاریزادگداری و بنا به نصب شود و انجمن زرتشتیان تهران در صورت انجام تعهدات مقرر حداکثر ظرف مدت یکماه نسبت به طی مراحل انتقال اسناد اقدام نماید.
۳. سهم چهل درصد از انجمن زرتشتیان بزمه اسناد سهام دانشگاه و شهرماریزد نسبت به انتقال اسناد آن اقدام لازم صورت پذیرد.

تلاطمی و خجسته  
استانداری بزمه

دکتر سفیدور  
رئیس دانشگاه بزمه

نمایندگان منتخب انجمن زرتشتیان ایران  
عبدالله سادات  
سوراب بزمه  
سید محمد باقر کهن الهیسی

عور شده نام  
شهرماریزد

دکتر سید محمد باقر کهن الهیسی  
رئیس انجمن زرتشتیان ایران

دکتر سید محمد باقر کهن الهیسی  
رئیس انجمن زرتشتیان ایران

دکتر سید محمد باقر کهن الهیسی  
رئیس انجمن زرتشتیان ایران



بسمه تعالی

جمهوری اسلامی ایران - وزارت کشور - استانداری یزد

در تاریخ ۱۸/۶/۷۵ پرونده جلسه مورخ ۱۰/۳/۷۵ و بنا به دعوت قبلی شماره ۲۲۲۷۱/۸

مورخ ۸/۵/۷۵ بحضور استاذ محترم یزد جناب آقای مهندس سفیدور رئیس دانشگاه یزد و

شهرداری یزد و نمایندگان منتخب اعضای انجمن زرتشتیان تهران در محل استانداری تشکیل

گردید و در رابطه با معادله قرار داد مورخ ۳/۱۲/۷۶ و توافق نامه مورخ ۷/۱۰/۷۱ که نمایندگان

انجمن زرتشتیان تهران به وکالت از انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و انتقال اسناد اراضی

حصه دانشگاه یزد و شهرداری یزد بحث و تبادل نظر شد و مقرر گردید: ۱. دانشگاه یزد اطلاعات

فنی در مورد نیاز انجمن زرتشتیان تهران در ارتباط با سه پروژه مصوب احداثی طرف یک

هفته در اختیار انجمن مذکور قرار دهد و انجمن زرتشتیان تهران حداکثر ظرف مدت یک ماه در

صورت انجام تعهدات مقرر نسبت به طی مراحل انتقال اسناد اقدام نماید.

۲. در ارتباط با پروژه پارک در دست احداث شهرداری مقرر گردید پارک بزرگ شهر مطابق

تعمدنامه تنظیمی از طرف شهرداری ظرف مدت یک هفته، به نام پارک شادروان مارکار ناکلداری و تابلو نصب شود و انجمن زرتشتیان تهران در صورت انجام تعهدات مقرر حداکثر مدت یکماه نسبت به طی مراحل انتقال اسناد اقدام نماید.

۳. سهم چهل درصد انجمن زرتشتیان نیز همانند سهام دانشگاه و شهرداری نسبت به انتقال اسناد آن اقدام لازم صورت پذیرد.

غلامعلی سفید دکتربرخورداری خورشیدنام

استاداریزد رئیس دانشگاه یزد شهرداریزد

نایندگان منتخب انجمن زرتشتیان تهران، امضاء کنندگان: خدایار معاونت - جمشید کیومرثی - رستم آبادیان - خدابخش غنیمت - دکتر رستم کوهری زاده - سهراب یزدانی - سهراب

فیروز فرد - هرمزدار خسرویانی

متهمید محمد باقر رکن الدینی      ارزشیابی استاداری علی فریدی

بسمه تعالی

وزارت کشور - اسناداری یزد

صور جلسه

پیرو دعوتنامه شماره ۱/۱۴۱۴۸/۱ مورخ ۶۷/۱۲/۲ جلسه ای ساعت ۴ بعد از ظهر روز چهارشنبه ۶۷/۱۲/۱۷ در محل اسناداری تشکیل و تصمیماتی به شرح زیر اتخاذ گردید.

الف - مقرر شد هر کدام از قطعات زمین های متعلق به انجمن زرتشتیان بهی که شهرداری بتواند تخلیک نماید به شرح زیر، درآمد حاصل از فروش تقسیم شود:

۱- سهم دانشگاه یزد ۴۰ درصد - شهرداری یزد ۲۰ درصد - انجمن ۴۰ درصد

ب- مقرر شد جهت هر سهم حساب جداگانه ای به شرح زیر باز شود.

۲- حساب دانشگاه که به امضای رئیس دانشگاه، اسنادار و نماینده انجمن خواهد بود که با دو امضاء

از سه امضاء قابل برداشت می باشد بدیهی است امضاء رئیس دانشگاه الزامی است.

۳- حساب شهرداری که با امضای اسنادار یزد، شهرداری یزد و نماینده انجمن باز خواهد شد که با

دو امضاء از سه امضاء قابل برداشت می باشد و امضاء شهرداری الزامی است.

ج - مقرر شد پرونده های دانشگاه که قرار است از حساب فوق تأمین اعتبار شود پس از تصویب هیئت امضاء به اطلاع انجمن برسد. بدیهی است کلیه بنایانی که از این حساب ساخته خواهد شد، به نام مارکار ناکنداری خواهد شد.

د - طرح های شهرداری که قرار است از حساب فوق الذکر اجراء شود پس از حل مراحل تصویب به اطلاع انجمن برسد و طرح های اجراء شده به نام مارکار ناکنداری شود.

ه - قرارداد جامعی جهت اجرای مراحل فوق توسط دفتر حقوقی استاذاری ظرف یک هفته تهیه کرده، پس از توافق و امضای اعضای ذمی ربط، به اجراء گذاشته شود.

استاذاریزده                      رئیس دانشگاه شهرداریزده                      رئیس انجمن زرتشتیان

حسب الله یطرف                      جلیل شاهی                      سید باقر کرکن الدینی                      رستم آبادیان

مهر انجمن زرتشتیان تهران

شماره ۱۱۱۶/۳۵ مورخ ۱۳۶۷/۱۲/۲۳

خدایار معاونت دیندار خسرویانی سید محمد آیت اللهی

دانش آموزان دبیرستان دخترانه مارکار نیرود در تاریخ ۱۵ خردادماه ۱۳۲۸ به مناسبت ورود  
روانشاد پشوتن جی مارکار به دبیرستان اینچنین سرودند:

پشوتن، ای جوانمرد نلوکار	ز کردار تو خوشود است دادار
تورازین پس توان خواندن بهشتی	که تخم نکویی، بسیار کشتی
هر آنکه اینچنین نیکو سرشت ست	همیدون جای او اندر بهشت ست
بیا تا مارکار آباد، کردی	دل مردم ز احسان شاد کردی
یتیمان را گلندی سایه بر سر	نباشد خدمتی، از این نکوتر
به راه و رسم کیش زرد شستی	ز دل آرزو دوغ و کینه شستی
اشور رشت از تو شادمان است	که کلات بر طریق راستان است
بود غرق سرور و شادمانی	که دارد چون تو نیکو پرورانی
ز یزدان بر روانت آفرین باد	تو را ماوا به فردوس برین باد

بمخنین در خرداد ماه ۱۳۲۸ بانوان زرشتی به فرزندگی ورود پشوتن دوسالانی مارکار چمنین

سرودند:

ای سرزین فرسنگ و قدرت و مهر و داد	ای همد کوروش و جم و دارا و کیتباد
بنیم به دامن تو بهر باغ و هر چه چمن	از چیت لاله و گل و شمشاد و یاسمن
در زیر پای های، گرانامه مارکار	آری برای آنکه خواهی کنی نثار
که امروز سبز و خرم خاک میهن ست	از مقدم شریف کرامی پشوتن ست
بخشش به راه و سعت فرسنگ کار توست	هان ای پشوتن که نکویی شعار توست
نیکیونی ات زبانه در حرمد و حوزن ست	جای تو در قلوب همه اهل میهن ست
یزدان فروغ بخشش دل مهربان توست	داعم امور امردا نگمدار جان توست